

باکونین
و
آنارشيسمِ جمع‌گرا

برایان موريس

ترجمه‌ی سعيد فيض‌اله‌زاده

نشر اختران

فهرست

مقدمه	۷
پاره‌ی نخست: باکونین	۹
فصل ۱- ویژگی‌های شخصیتی باکونین	۱۱
فصل ۲- سال‌های نخست ۱۸۱۴-۱۸۴۹	۱۷
فصل ۳- زندان و تبعید (۱۸۴۸-۱۸۶۱)	۳۷
فصل ۴- از پان اسلاویسم تا آنارشیزم	۴۳
فصل ۵- قیام فرانسه: ۱۸۷۰-۱۸۷۱	۶۷
فصل ۶- افول و فروپاشی بین‌الملل اول	۸۹
فصل ۷- واپسین سال‌ها	۹۹
پاره‌ی دوم: آنارشیزم جمع‌گرا	۱۰۵
فصل ۸- پیش‌درآمد	۱۰۷
فصل ۹- ماتریالیسم تاریخی	۱۱۷
فصل ۱۰- فلسفه‌ی اجتماعی	۱۲۷
فصل ۱۱- نقد دولت	۱۴۱
فصل ۱۲- سوسیالیسم و فدرالیسم	۱۵۳
فصل ۱۳- نقد مارکسیسم	۱۶۹
فصل ۱۴- مارکس و دیکتاتوری طبقه‌ی پرولتاریا	۱۷۹
فصل ۱۵- نظریه‌ی انقلاب اجتماعی	۱۹۳
فصل ۱۶- مؤخره	۲۱۵
نمایه	۲۱۹

مقدمه

باکونین موضوعی است از مد افتاده، مثل «خرد»، مثل «الحاد». او این روزها بیشتر سوژه‌ی یک کنجکاوی تاریخی شده است؛ مارکسیست‌ها طردش می‌کنند که رمانتیکی است گمراه با گرایش‌های ویرانگر، و تز به اصطلاح «استبداد نخبه‌گرایانه»ی او را به دیده‌ی تحقیر می‌نگرند؛ و برای محققان لیبرال همچنان جذاب است اما در حد سوژه‌ای برای مطالعات روان‌شناسی فرویدی و اتوپایی. عجیب اینکه آنارشист‌ها هم گویا علاقه‌شان را به او از دست داده‌اند. احساس می‌شود که هر علاقه‌ای به چهره‌های تاریخی چون او، نوعی وقت تلف کردن است و باید به مسائل امروزی‌تری چون ساخت‌شکنی دریدا و زیست‌شناسی اجتماعی یا پست‌مدرنیسم پرداخت.

ولی مسلماً باکونین سزاوار رفتاری شایسته‌تر از این است. من شخصاً با سدریک ربینسون، محقق بنیادستیز، موافقم آنجا که می‌گوید، «گذشته‌ی مشترک» ما بسیار گران‌قدر است هم به خاطر خودش و هم به این خاطر که این گذشته‌ی مشترک شالوده‌ی خودآگاهی، دانستن و هستی ما را شکل می‌دهد، و به تلاش ما در راه ساختن دنیایی بهتر سمت و سو می‌بخشد و باکونین نیز جزئی از همین «گذشته‌ی مشترک» ماست.

آنچه از باکونین به جا مانده میراثی گرانبهاست. همان‌طور که پل آوریچ^۱ و بسیاری دیگر گفته‌اند، اندیشه‌های او، به‌ویژه نقدش بر مارکسیسم و علم‌گرایی، بسیار بیش از زیست‌شناسی اجتماعی و تأملات بسیاری از پست مدرن‌ها با دغدغه‌های روز دنیا ارتباط دارد.

1. Paul avrich

از چاپ گزیده‌های مهمی از نوشته‌های باکونین به دست سام دُلگُف و آرتور لنینگ بیش از یک دهه می‌گذرد و زمان آن رسیده که اهمیت و اعتبار باکونین مجدداً مطرح شود و کتاب حاضر نیز همین هدف را دارد. این کتابی کلاسیک و دانشگاهی نیست بلکه صرفاً حکم کتاب راهنمایی را دارد برای آشنایی با کار و زندگی یکی از شخصیت‌های سیاسی مهم و الهام‌بخش اصلی سوسیالیسم آزادی‌خواه و جنبش‌های آنارشیستی، یعنی باکونین.

برایان موریس

فصل ۱

ویژگی‌های شخصیتی باکونین

باکونین^۱ اعجوبه‌ای بود. زندگی و شخصیتش هنوز هم محققان را به شگفتی وامی‌دارد، اما تا به حال بیوگرافی از او نوشته نشده که گویای حق مطلب باشد. گرچه اثر کلاسیک ای.اچ. کار^۲ طرح موفقی از زندگی او به دست می‌دهد اما در ضمن، بیانگر این نیز هست که نویسنده‌اش کوچک‌ترین هم‌داستانی با باکونین ندارد و از فهم دلیل اهمیت تاریخی او نیز عاجز است. اهمیت تاریخی باکونین نه به دلیل شخصیت آتشینش بلکه در نظریه‌ی سوسیالیسم آزادی‌خواهانه‌ی اوست، نظریه‌ای که در سال‌های پایانی عمرش پروراند و بسط داد. باکونین روشنفکری آکادمیک نبود بلکه حتی روشنفکرستیز هم بود. بنابراین مثل اسپنسر و مارکس که صاحب دستگاه فکری بودند، شرحی نظام‌مند از اندیشه‌هایش ارائه نداد. ولی این به معنای نامفهومی اندیشه‌هایش نیست. شایسته است که او را اندیشمندی مهم و نظریه‌پرداز سیاسی بانفوذی بدانیم، چرا که نه تنها در روزگار خود تجسم روح بنیادستیزی روسی بود و در مردم‌گرایی روسی نقشی سرنوشت‌ساز داشت، بلکه از اولین کسانی بود که نظریه‌ی منسجم آنارشیزم کمونیستی را مطرح کرد.

اندامی غول‌پیکر داشت، پر از انرژی که نیرویی سرکش را به کار می‌گرفت. اغلب کسانی که با او در ارتباط بودند، مجذوبش می‌شدند.

1. Michael Bakunin

2. E.H. Carr

ریشارد واگنر^۱ آهنگساز او را این‌گونه به یاد می‌آورد:

«همه چیزش شگفت‌آور بود، چرا که سرشار بود از نیرویی اصیل.»^(۱)

زندگی آشفته‌ای داشت، با قرض‌هایی که از دوستان می‌گرفت گذران می‌کرد و البته از بازپرداخت‌شان خبری نبود. بی‌اندازه نامتعارف بود: اشتیاهی باورنکردنی داشت، سیگار پشت سیگار دود می‌کرد و فنجان پشت فنجان چای می‌نوشتید، نوش‌خواری قهار بود، و وقت‌شناسی، نظم، مال، منال، امنیت مالی و راحتی برایش مفهومی نداشت. همیشه با همان لباس‌های بیرونش می‌خوابید و این شیوه‌ی زندگی را هرگز تغییر نداد. یار غارش هرتسن^۲ در خاطراتش می‌نویسد:

فعالیتش، تنبلی‌اش، اشتیاهش، جثه‌ی غول‌آسایش و تعریق مدامش، همه چیزش، فوق بشری بود. تا سن پیری همان غول چشم‌آبی باقی ماند، با سری پر موی و مویی ژولیده. در پنجاه‌سالگی درست مثل دانشجویمان آواره بود. همچون قلندری بی‌آزار؛ وقتی داشت چپ و راست خرج می‌کرد، بی‌دغدغه‌ی فردا و غم بی‌پولی، و وقتی به پیسی می‌خورد چپ و راست قرض می‌کرد، از هر که شد، به معصومیت کودکی که از والدینش پول می‌گیرد بی‌اینکه اندیشه‌ی بازپرداختش را داشته باشد. خودش هم به همان سادگی آخرین شلینگ پولش را به هرکسی می‌داد و تنها پول چای و سیگارش را نگه می‌داشت. غمی از این شیوه‌ی زندگی نداشت، او آفریده شده بود که خانه‌به‌دوشی بزرگ باشد، آواره‌ای بزرگ.

هرتسن ادامه می‌دهد که:

چیزی معصومانه در او بود، بی‌تکلف و بی‌غرض که جذبه‌ای فوق‌العاده به او می‌بخشید، ضعیف و قوی را مجذوب خود می‌کرد، جز خرده- بورژواهای سخت و صلب را. شخصیت جذاب و حضور قاطعی که در

1. Richard Wagner

2. Alexander Hetzen

هر جایی داشت... از او چهره‌ای خاص ساخته است که معاصرانش نتوانستند و تاریخ نیز نمی‌تواند او را نادیده بگیرد.^(۲)

پرورش در محیطی اشرافی به او افق دید گسترده‌ای داده بود و با وجود تربیت در محیطی مرفه، بی‌توجه به محدودیت‌های طبقاتی آزادانه با هر قسم مردمی و با بچه‌ها می‌آمیخت، تسلطش به زبان‌های اروپایی این امر را آسان‌تر می‌ساخت؛ او به انگلیسی، ایتالیایی، آلمانی و فرانسه به‌اندازه‌ی زبان مادریش مسلط بود.^(۳)

باکونین به شهادت اسناد و مدارک انسانی دوست‌داشتنی بود. الهام‌بخش مهربی عمیق در بین دوستانش. جی.دی.اچ. کول^۱ درباره‌اش می‌نویسد:

بسیار خوش‌مشرب و باگذشت بود، گویی نمی‌توانست کینه‌ی کسی را به دل بگیرد، در دوستی وفادار بود و اگر دشمنانش در صف انقلابیون بودند — که انقلاب عشق او بود — بلندنظرانه تحسینشان می‌کرد، و حتی در اوج درگیری‌شان زمانی که مارکس به او نفرت می‌ورزید و به حق یا ناحق جنایتی نبود که باکونین را به آن متهم نکند، او با بلندطبعی از خدمات مارکس در راه آرمان سخن می‌گفت. ویژگی‌های نجایف را می‌ستود حتی وقتی که نجایف پس از حداکثر سوءاستفاده از حمایت پیرمرد، مدارک شخصی او را دزدید. می‌شود گفت که او همان اندازه از خباثت و ناجوان‌مردی بری بود که یک بورژوازی معمولی در امور مالی روراست است.^(۴)

بااین‌همه، باکونین مملو از تناقض بود و برای معاصرانش همچو رازی باقی ماند. با وجود هوش فوق‌العاده‌اش، گاه خام و ساده‌لوح می‌شد، در سر‌هوای شورش و آزادی می‌پروراند ولی در روابط شخصی‌اش سلطه‌جو بود، او خود به این اذعان داشت و به برادرش پل می‌نویسد: «با وجود شیفتگی‌ام به آزادی، میل شدیدی به خودکامگی دارم.» به اعتقاد

لمپارت^۱ «صداقت شاخصه‌ی باکونین بود»^(۵) و همین صداقت و میل به اقرارگناهانش دستاویز خوبی بوده برای آنان که در پی تحقیر اویند و برای آن دسته از زندگی‌نامه‌نویسانش که در پی اثبات این‌اند که روح عصیانگر باکونین محصول شخصیت آشفته‌ی او بوده. مثال بارز دسته‌ی دوم، اثر ایلین کلی^۲ به نام *روان‌شناسی اتوپایی* (۱۹۸۲) است. او علاقه‌ای نه به خود باکونین در مقام یک انسان دارد و نه به آنارشیسیم او، و آنارشیسیم باکونین را خیلی راحت به عنوان چیزی بی‌ارزش پس می‌زند. کتاب او تشکیل شده از مشت‌انتقادهای تند و مفصل از باکونین. باکونینی که به‌گمان وی شخصی بوده متعصب، ساده‌لوح، کینه‌ای، خودبزرگ‌بین، خیال‌باف و آرمان‌گرا که در یک دنیای خیالی و کاملاً بی‌خبر از واقعیات، سیر می‌کرد. ایلین کلی باکونین را نمونه‌ی یک روشنفکر از خود بیگانه می‌داند. تنفر او از باکونین بیمارگونه است، آن‌قدر که نمی‌تواند چیز مثبتی در شخصیت و اندیشه‌هایش بیابد. بنابراین کتاب او جز می‌است و نه یک پژوهش بی‌طرف علمی. حقیقت این است که ایلین کلی، خود نمونه‌ی همان شخصیتی است که می‌خواهد به‌زور به باکونین بچسباند؛ روشنفکری منزوی با «وسواس‌هایی شخصی» که می‌خواهد مقولات ذهنی خود را به‌زور بر تن واقعیات خارجی بپوشاند. درک باکونین از جهان و تضادهایش بسیار روشن‌تر از درک کلی از باکونین و زمانه‌ی اوست. آثار لمپارت (۱۹۵۷) و متزو (۱۹۷۴) در مورد باکونین هرچند که بی‌عیب نیستند اما به حقیقت نزدیک‌ترند.

با این حال، باید به تناقضات زندگی و شخصیت باکونین اهمیت داد. ماکس نومد^۳ که در مقام یک تاریخ‌دان تمامی انقلابیون قرن ۱۹ را – بدون استثنا – شخصیت‌هایی تشنه‌ی قدرت می‌داند، تناقضات باکونین را این چنین بر می‌شمارد که:

1. Lampert

2. Aileen Kelly

3. Max Nomad

نجیب‌زاده‌ای روسی از تبار شاهان که پرچم‌دار سخن‌دان دهقانان علیه اربابان فئودال و نیمه‌فئودالشان شد، در ناز و نعمت به دنیا آمد و زندگی یک آواره‌ی خانه‌به‌دوش را برگزید تا با صدقه و سخاوت دوستان و هم‌قطارانش گذران زندگی کند. سرشتی سلطه‌جو و مستبد داشت اما آموزگار مکتبی بود که شعارش زیر بار هیچ سلطه‌ای نرفتن بود. در حوزی فعالیت‌هایش جهان‌وطن بود با این حال یک میهن‌پرست اسلاو بود که از آلمانی‌ها و یهودیان نفرت داشت. به اقرار خود شاگرد مارکس بود و البته از طرفی دشمن خونی او. در طول زندگی‌اش بسیار معروف‌تر و با نفوذتر از استادش بود ولی تا حد سمبول صرف یک فرقه‌ی رو به مرگ تنزل پیدا کرد. نیای واقعی و طلایه‌دار بلشویسم بود اما اخلافش او را نمی‌کردند و یک بنای یادبود را نیز از او دریغ داشتند.^(۶)

خواهیم دید که باکونین بسیار بیشتر از سمبول صرف یک فرقه‌ی رو به مرگ بود و او را پیشگام بلشویسم دانستن و تأکید بیش از حد بر این تناقضات، مانع از فهم مراد اصلی زندگی و شرح و بسط تفکر سیاسی او می‌شود.

شکی نیست که باکونین عمیق و آینده‌نگر بود و همان‌طور که ای.اچ. کار توصیف می‌کند: «از مظاهر تمام‌عیار تاریخ آزادی بود.»^(۷) او صاحب بصیرتی قوی، جاذبه‌ای فوق‌العاده و «توانایی عجیبی برای بیان عقایدش بود». دوستش بلینسکی^۱ اذعان داشت که «باکونین قدرت و عمق روحی و سیلان ذهنی چشمگیر و استعداد استثنایی و ظرفیتی تمام‌نشدنی برای یادگیری دارد» و البته به ضعف‌هایش نیز توجه داشت: به ناتوانی‌اش در ابراز دوستی، گرایشش به استیلا بر دیگران، رفتار کودکانه‌اش و غرور و خودخواهی بی‌حدش. تصویری که لمپارت از او می‌دهد چنین است: «یک غول نئاندرتال، بدوی، عاصی، بی‌نظم، خودجوش و پرشور.»^(۸) یکی از معاصرانش او را کشتی عظیمی توصیف می‌کرد که «بدون سکان و

به دنبال باد به هر سو کشیده می‌شد، بی‌آنکه بداند به کجا و چرا». ولی علت این کشش، تجلی آزادی بود و مقدر بود که روح ناآرام او در سال‌های پایانی عمر آرام گیرد، در زمانی که طرح فلسفه‌ی سیاسی جدیدی را می‌ریخت، سوسیالیسم انقلابی را.

منابع و مأخذ

1. Carr, E.H. 1937. *Michael Bakunin*. New York: Knopf, p. 196
2. Lampert, E. 1957. *Studies in Rebellion*. London: Routledge & Kegan Paul, pp. 112-113
3. Carr, op. cit. p. 465
4. Cole, G.D.H., 1954. *History of Socialist Thought*, Vol. II, *Marxism and Anarchism 1850-1890*. London: Macmillan, p. 219
5. Lampert, op. cit., p. 113
6. Nomad, M. 1933. *Apostles of Revolution*. New York: Collier, p. 151
7. Carr, op. cit., p. 457
8. Lampert, op. cit., p. 120